

اشم جاوید

## با این هنر و ادب و فرهنگ

### بکجا میرویم؟

امروز مظهر رشادت ماقزل ارسلان، و مکتب اخلاق و هنر ما مکتب فساد و دروغ است!

یک روز «هولیوود» فیلمی بنام «تارزان» ساخت و از آن استفاده فرادان برد. سود پرستان بطمع افتادند و آنقدر فیلم «تارزان» ساختند که دیگر آبرومی برای «تارزان» و «تارزان سازان» نماند!

بیچاره «تارزان جنگلی» را بهمه جا کشیدند، او را به نیویورک کشاندند، با آلمان هیتلری بچنگ داداشتند و حتی کارا بتدال را با آنجا کشیدند؛ که فیلم «تارزان و شیخ» ساختند؛ بعدها فیلم «یسر تارزان» هم بیازار آمد و بعید نیست که موضوع به پدر و جد و عمودانی تارزان هم بکشد!



مکتب رشید «تارزان»

مراسم شرفیابی شورای خارجی در جشن ورزشی روز چهارم آبان

مقلدین بیمانه کشور ما هم که بجای هنر؛ طمع دارند، دست بکارهایی زده اند که مایه شرم است. فیلم «مسخره» و تهوع آور «امیرارسلان» نموداری از این سود جوئی و بی هنری و ابتذال بود. هنوز تک آن ابتذال را از دامان هنر و اخلاق نشسته ایم که «نوار متحرک» دیگری بنام «قزل ارسلان» پسر امیر ارسلان بیازار عرضه شده است، تا کیسه مردم محروم و بی خبر را خالی کند!

راستی که سازندگان این فیلمها شرم ندارند و متاسفانه دستگاه کنترل فیلمها در تهران هم سهل انگاری میکند. باید منتظر بود که فردا و پس فردا فیلم «حسین کرد شبستری» و «فلک ناز» هم تهیه شود و افتخار دیگری بر افتخارات ما! بیفراید.

\*\*\*

این ابتذال و انحراف؛ تنها در کار فیلمبرداری نیست، مجلات ما و مطبوعات ما هم از این عیب میرانمانده اند. سرمایه اغلب مطبوعات کشور ما یکمشت داستان بی سر و ته شده است! جوانان ما طبقه نا آگاه و بی خبر مملکت ما میروند؛ این فیلمها را می بینند این داستانها را میخوانند و تحت تاثیر قرار میگیرند!

سینما و نمایش و مطبوعات که بزرگترین و مؤثرترین وسیله تبلیغ اخلاقی و ارشاد مردم است، وسیله گمراهی مردم و دکان سود جوئی جمعی بی هنر و مسخره و دلفک شده است! عکسهای لغت؛ تصاویر محرک؛ داستانهای گمراه کننده، اشعار بی معنی همچون طاعون؛ و اوپا، بجان اجتماع افتاده و ذخائر معنوی کشور ما را بخطر انداخته است.

ملنی که «مثنوی» و «بوستان و گلستان» و «سیاست نامه» و «چهار مقاله» دارد و سعدی و حافظ و مولوی و بوعلی را در دامان خود پرورده بآنجا رفته است که جوانان و هنرجویانش، داستانهای عشقی و جنائی می خوانند و باور قی های مبتذل را مطالعه می کنند و فیلم «قزل ارسلان» و «هنسای عرب» می بینند و دل بهذیان هائی بنام «شمر نو» خوش میکنند!

چند سال پیش ابزار کار «تآتر» در کشور ما يك جاروی فراشی و مقداری دوده چراغ و يك لباده بود آرتیست تآتر، يك حاجی و



در مهمانی سپهبد زاهدی بمناسبت عروسی والا حضرت شهناز بهلوی

بك «كاسپاه» بود و هنرنامه‌ای از این میزان تجاوز نمی‌کرد. امروز ظواهر عوض شده، ولی واقعیت همان دلقکها، همان کاکا-سیاه‌ها بکسوت دیگری درمیآیند و در کیک‌ترین کلمات و جملات را بنام هنر و ذوق مردم تحویل میدهند!

تصنیف‌های «بهار» و «عارف» جای خود را به «بابا کرم» و «گل‌پری جون» و «این دست کجه» داده و اشعار «فریدون کار» و «کارو» جانشین آثار «ملك» و «بروین اعتصامی» شده‌است. و اگر کاربردین روال پیش رود، مستشرقان درآینده نزدیکی تصنیف‌های «لوطی عنتری‌ها» و رقاصه‌های کاباره را بعنوان ادب و هنر معاصر ایران، بجهان عرضه میکنند!

••• اشعار و مرثیه‌ها و...  
عیب کار در اینست که هنرمندی در کشور ما مایه نمیخواهد،

سطح فرهنگ مردم پامپن است و هر دلقک دوره کرد بیکاره، بازاری برای کالای راج خود مییابد، هدف سینما و رادیو و تأثر و روزنامه مسموم کردن افکار مردم و فریفتن و بریدن جیب آنها شده جمعی کثیر بگمراهی افتاده و عده ای قلیل بنان و نوائی رسیده اند!

تهیه یک فیلم (غیر از دوربین فیلمبرداری) مستلزم داشتن اطلاع و هنر و ذوق است. ساختن یک شعر، (سوای هوس و شهرت طلبی) رنج و درد و مطالعه و ذوق میخواهد. اما در کشور ما جواز هنرمند بودن؛ وقاحت و پرروئی است. کسی هم بکسی نیست، دزد، بازار آشفته می خواهد و بازاری از این بازار آشفته تر در همه جهان نیست.



برادر پانزده ساله من هر روز یک مجله سینمایی یا مجله دیگری در دست دارد که تصویر سرا یا برهنه ستاره سینمایی زیب صفحات آنست، فرزند دوازده ساله شما در کلاس درس بجای ریاضی با ادبیات، زیر چشمی داستانی عشقی یا جنائی میخواهد کار کارخانه نساجی یا سیمکش برق یا کاسب سرگذر شب هنگام فیلم «قزل ارسلان» یا نمایش «نوکر آستن» را می بیند. هیچکدام از اینها یک بیت شعر سعدی، یک صفحه سفرنامه خسرو، یک فصل از «نظامی» نخوانده اند اینها مردان فردای این کشورند و میخواهند، میراث عظیم ادبیات و هنر درخشان ما را حفظ کنند!

گذشتگان ما، شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی میخواهند؛ درس صفا و آزاد مردی از مولوی و عطار میآموختند سلمان فارسی و بزرگمهر و جلال الدین خوارزمشاه و خواجه نصیر طوسی را میشناختند؛ شاکر مکتب بیهقی و مسعود سعد بودند. مظهر رشادت و شیردلی را «نادر» و «لطفعلیخان زند» میدانستند. نمونه و سرمشق آنها چنین بود.

اما امروز... امروز مظهر رشادت ما، قزل ارسلان و مکتب اخلاق و هنر ما مکتب فساد و دروغ و خیانت است! تا سرانجام ما بکجا کشد.